

رشد نهادهای جامعه‌ی مدنی

در جوامع پوپولیستی

عباس قزوینچاهی

● ناخودآگاه هر جامعه‌ای عصاره‌ی رویدادها و زندگی چند هزار ساله‌ی یک ملت است. شناخت بن‌مایه‌ها و صورت‌های نمادین هر جامعه‌ای وارد شدن در دهلیزهای پیچ در پیچ روان آن ملت است. رویدادها و مبارزات طبقاتی، تنها هنگامی که در ارتباط با ناخودآگاهی آن طبقه قرار گیرند، می‌توانند به همراه ویژگی‌های تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و... هرکشور اشکال خود ویژه و شیوه‌های عملکرد پیشرو یک جامعه را تعیین نمایند.

«گرامشی» جامعه‌ی مدنی حوزه‌ای است که سیستم‌های ایدئولوژیک در آن با هدف ایجاد هژمونی طبقاتی عمل می‌کنند.

به‌طور خلاصه جامعه‌ی مدنی به اعتقاد جامعه‌شناسان سیاسی معاصر شامل تمامی حوزه‌هایی می‌گردد که منهای حوزه‌ی دولت باقی می‌مانند. طبقات اجتماعی و گروه‌ها و واحدهای صنفی و سیاسی وابسته به آنها، جنبش‌های اجتماعی، گروه‌های فشار و تشکل‌های وابسته به آنان، سازمان‌ها و نهادهای موجود در جامعه، کارگزاران کشمکش‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک موجود در جامعه مدنی هستند.

برحسب میزان مناسبات و ارتباط «جامعه‌ی مدنی»، «توده‌های مردم» و «دولت» جوامع سیاسی متفاوتی وجود دارند که بررسی‌های

اجتماعی و مجموعه‌ی روابط میان افراد و طبقات است که خارج از حوزه‌ی دولت وجود دارند. «هگل» میان مفهوم دولت و جامعه‌ی مدنی تمایز و تفاوت قایل بود. «مارکس» این مفهوم را متحول ساخت. جامعه‌ی مدنی به قول مارکس همان «جامعه‌ی بورژوازی» و حوزه مناسبات خصوصی طبقاتی و کشمکش‌های اقتصادی - اجتماعی، حوزه بازار، تولید، مبادله، توزیع و بطور کلی روابط زیربنایی است که بر اساس آن دولت و ایدئولوژی پدیدار می‌گردد. بعدها «انتونیوگرامشی» در رابطه با این مفهوم نظریاتی را مطرح کرد که با معانی مورد نظر مارکس تفاوت دارد. «گرامشی» بر عکس مارکس جامعه‌ی مدنی را به مفهوم حوزه‌ی روبنایی و بطور عمده بخش‌های ایدئولوژیک آن به کار برد. به نظر

با وقوع انقلابات بورژوا دموکراتیک در عصر جدید نهادهایی پدیدار گشت که پس از طی چند قرن نه تنها از اهمیت آنها فرو کاسته نشد، بل که همواره رشد و تطور یافته‌اند.

جامعه مدنی پدیده‌ای است که علیرغم وجود تناقضات و تضادهای درونی خود ارزش‌های قابل توجهی را با خود به همراه داشته است.

امکان برخورداری از موهبت دموکراسی، عدالت و حق انتخاب، ارزش‌هایی است که زاینده انقلابات بورژوا دموکراتیک اروپایی و جامعه‌ی مدنی بوده است، و این به دلیل افق‌های جهان شمولی است که به ارزش‌های یاد شده امکان می‌دهد تا از سوی تمامی فرهنگ‌های بشری قابل درک گردند.

جامعه‌ی مدنی حوزه‌ی روابط اقتصادی -



جداگانه‌ای را طلب می‌کند. اما موضوعی که منظور نظر ماست گونه‌های خاصی از جوامع سیاسی «توده‌ای» و به اصطلاح «پوپولیستی» و روان‌شناسی اجتماعی خاص این جوامع است که در خورا اهمیت ویژه است.

ضرورت طرح روان‌شناسی اجتماعی و اهمیت آن از آن روست که روابط اقتصادی - اجتماعی قبل از آن که منعکس‌کننده‌ی ایدئولوژی، نظریات و بینش‌ها در شعور توده‌های مردم باشد، تعیین‌کننده‌ی حوزه‌های پنهان و نظام نیافته در شعور توده‌ها می‌باشند.

بنابراین زندگی هر یک از طبقات اجتماعی و شرایط اقتصادی و اجتماعی آن‌ها قبل از هر چیز ویژگی‌های روان‌شناختی خاصی را پدید می‌آورد. آیین‌ها، نمادها و انگاره‌های کهن به جا مانده از قرون و اعصار گذشته عامل مهمی در گزینش و حرکت توده‌های مردم در چنین جوامعی می‌باشد. بنابراین تردیدی نیست که در آن سوی خودآگاهی یک جامعه هسته مرکزی بسیار بفرنجی قرار دارد که نمی‌توان آن را بر اساس الگوهای آشکار تبیین نمود. تنها زمانی می‌توانیم این هسته‌ی اسطوره‌ای را درک کنیم که بتوانیم به ژرفنای هویت نمادین آن دسترسی یابیم. به ویژه هنگامی که جامعه‌ای با بحران و خطر نابودی تهدید می‌گردد، ناخودآگاه به سرچشمه‌های هویت و ریشه‌های خویش باز می‌گردد.

این رجعت به گذشته و بازگشت به بنیادهای هویت از سوی یک جامعه خودواکنشی دیالکتیکی است که اگر نتواند به درستی به سطح خودآگاهی جامعه فراروید و در ارتباطی منطبق با قوانین حرکت و عنصر آگاهی قرار گیرد، می‌تواند منشا حرکت‌های پیشرونده و انقلابی باشد. در غیر این صورت از طریق نگرش‌های واپس‌گرایانه به انحراف برده می‌شود.

پس از انقلاب صنعتی در اروپا و استقرار بورژوازی در جهان، انسان تک افتاده در دنیای مدرن آن چنان دچار از خود بیگانگی و تنهایی گردیده است که موجبات ناهنجاری روانی او را پدید آورده است.

پی‌آمد سلطه‌ی امپریالیسم و غارت بی‌رحمانه‌ی کشورهای پیرامونی توسط انحصارات مالی، ایجاد تغییرات جدی در ساختار این کشورهاست. امپریالیسم با ایجاد شبه فرماسیون‌ها و در هم شکستن مناسبات دست و پاگیر فئودالی و اضمحلال طبقات سنتی بازدارنده، تغییرات مهمی در ساختار این کشورها

به عمل آورده است. این شکل از مدرنیزاسیون بخش‌های وسیعی از خرده بورژوازی، لایه‌های باقی مانده‌ی بورژوازی سنتی و همچنین بورژوازی تجاری سنتی را در معرض نابودی قرار داده و به همراه توده‌های زحمتکش به سمت مبارزات ضد امپریالیستی سوق داده است.

از یک سو فقر و نابرابری توده‌های مردم و فاصله طبقاتی آنان با قشر کوچکی از کلان سرمایه‌داری وابسته عمیق‌تر گردیده و از دیگر سو از خودبیگانگی، تنهایی و انزوای انسان دنیای مدرن به کشورهای پیرامون انتقال می‌یابد.

سرانجام استثمار توده‌های زحمتکش و غارت کشورهای پیرامون و رابطه‌ی نامتعادلی که به موجودیت کشورهای مرکز و پیرامون هستی می‌بخشد، موجب واکنش‌های ضد امپریالیستی و ضد استعماری از جانب بخش‌های وسیعی از توده‌های مردم می‌گردد. جنبش پوپولیستی نیز همچون گونه‌های دیگر جنبش‌های ضد امپریالیستی محصول این دوره است.

خلاصه آن که در مقاطع تاریخی خاصی در شرایط گذار از جامعه‌ی سنتی به مدرن و در مراحلی از مبارزات ضد امپریالیستی یک ملت، جامعه‌ی «توده‌ای» و گرایش «پوپولیستی» پدیدار می‌گردد. جنبش‌های پوپولیستی خود راهی در جهت انگیزه‌ی راهی توده‌ها از این تنهایی و از خود بیگانگی است.

شکل‌گیری بناپارتیسم در فرانسه و حاکمیت رژیم کاستی لونی بناپارت از نوع چنین جامعه‌ای است. اصولاً بناپارتیسم در هر جامعه‌ای یکی از اشکال گرایش پوپولیستی در جامعه است. از دیگر نمونه‌های چنین جوامعی می‌توان به جوامع تحت حاکمیت رژیم‌های فاشیستی قبل از جنگ جهانی دوم اشاره کرد.

پس از شکل‌گیری نظام جهانی سوسیالیستی و عینیت یافتن تضاد بین کار و سرمایه در هیأت رژیم‌های سیاسی، گونه‌هایی تازه‌تر از جوامع پوپولیستی به وجود آمد که رهبران آن خود پرچمدار مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استعماری در دوران جدید بوده‌اند.

گذار این جوامع و حرکت آن در جهت رادیکالیسم و ثبات و یویایی هر چه بیشتر، منوط به ارتباط رهبران آن با جامعه‌ی مدنی و حرکت جدی آنان در جهت استقلال ملی، عدالت اجتماعی و دموکراسی است. تنها در این صورت است که این جنبش‌ها به انقلابات ملی و دموکراتیک منجر خواهد گردید. در غیر

این صورت تمامی شعارهای ضد امپریالیستی رهبران این جنبش‌ها پوچ و بی‌اساس بوده و حرکت آنان رفته رفته در جهت هم‌سوئی و سرسپردگی‌شان نسبت به سرمایه‌های امپریالیستی سیر خواهد کرد.

در جامعه‌ی پوپولیستی تمایزات گروهی و صنفی در سطح پایین‌تری فرار گرفته و نمود عینی کم‌تری دارند.

پوپولیسم، درهم شکسته شدن هویت‌های قومی و محلی، تضعیف تشکلهای طبقاتی و صنفی، رواج نوعی هم‌گرایی ایدئولوژیک در میان طبقات مختلف و گسترش نمادهای فراطبقاتی در سراسر یک جامعه است. «امیل دورکهایم» جامعه‌ی پوپولیستی را نشانه‌ی اوج بی‌نظمی و ناهنجاری می‌داند. به گفته‌ی «دورکهایم» گسیختگی و پیدایش وضعیت بی‌هنجاری (آنومی) و ضعف همبستگی سنتی از خصوصیات چنین جامعه‌ای است.

هم‌چنین افزایش جنبش‌های بسیج توده‌ای از مهمترین کارکردهای این جامعه است. در جامعه‌ی پوپولیستی همبستگی سیاسی تازه‌ای در جامعه به وجود می‌آید که از لحاظ عاطفی بسیار شدید است. اما از آنجایی که این همبستگی نه بر اساس منافع و علایق گروهی و صنفی بل که صرفاً بر اساس روابط ایدئولوژیک استوار می‌باشد، سطحی، تصنعی و کاذب بوده و به همین دلیل شکننده و گذرا خواهد بود.

گروه‌هایی که در اثر شبه فرماسیون‌ها و تحولات جامعه‌ی مدرن آسیب دیده‌اند، هسته‌ی اصلی این جنبش‌ها را تشکیل می‌دهند. خرده بورژوازی، بیکاران، لمپن‌ها، کارگران جدید، سربازان از جنگ برگشته، جوانان و مهاجران گروه‌هایی هستند که بیشتر به این جنبش‌ها می‌پیوندند. رهبران جنبش‌های پوپولیستی تلاش می‌کنند تا خود را تجسم آرزوها و آرمان‌های توده‌ها نشان دهند.

دولت‌های توتالیتر که خود برآمده از شرایط

این جنبش هستند با توسل به ایدئولوژی

و خشونت، جامعه‌ی مدنی و سنن حقوقی و

سیاسی جامعه را درهم شکسته و با ویران کردن

روابط میان انسان‌ها و از میان بردن ارتباط آنها با

واقعیت، جامعه را فاقد هرگونه تنوع و گوناگونی

می‌سازند. لذا به علت سرکوب فرهنگی و

اجتماعی در این کشورها، نهادها و تشکلهای

جامعه‌ی مدنی نمی‌توانند به راحتی تداوم یابند.

شرایط این جامعه امکان بسیج عمومی جمعیت

را توسط رهبران آن مهیا می‌سازد. در واقع

توتالیتریسم همان وضعیت بسیج عمومی

● پوپولیسیم، درهم شکسته شدن هویت‌های قومی و محلی، تضعیف تشکلهای طبقاتی و صنفی، رواج نوعی هم‌گرایی ایدئولوژیک در میان طبقات مختلف و گسترش نمادهای فراطبقاتی در سراسر یک جامعه است.

می‌باشد.

اضطرابات روانی، احساس ناامنی، ضعف پیوندهای گروهی و طبقاتی، ناهنجاری و ضعف ارزش‌های اخلاقی از خصوصیات اصلی جامعه‌ی پوپولیستی است.

هر چقدر نهادهای جامعه‌ی مدنی از لحاظ تاریخی ریشه‌دارتر و نیرومندتر باشد و به هر اندازه سنت جامعه‌ی مدنی و گروه‌های آن در جامعه قوی‌تر باشد، گسترش دامنه‌های جنبش پوپولیستی بیشتر می‌گردد. در اینجا جنبش فراطبقاتی و گسترش دامنه آن شرط اصلی انزوا و اخراج گروه‌های رقیب از بلوک قدرت است.

توتالیتاریسم تنها از طریق ارعاب گروه‌های سیاسی و گسترش ایدئولوژی در سطح وسیع توده‌های حاکمیت خود را اعمال خواهد کرد. لذا توانایی ایدئولوژیک کافی در حاکمیت لازمه‌ی بسیج توده‌ی است. از طرفی از آنجا که گروه‌های جامعه‌ی مدنی را نمی‌توان از طریق ایدئولوژی به اطاعت واداشت، اعمال سیاست ترور و اجبار در مورد آنان مناسب‌ترین روش از نقطه‌نظر حکومت‌های توتالیتر می‌باشد.

عملکرد ایدئولوژی در این جامعه خود پدیده‌ی روانی بوده و از ناخودآگاهی توده‌ی متأثر می‌گردد. ایدئولوژی تنها زمانی می‌تواند کارایی لازم را داشته باشد که با ناخودآگاهی طبقات مختلف اجتماع در تعارض نبوده باشد.

پورشرف در کتاب «روان‌شناسی اجتماعی و تاریخ» در مورد رابطه‌ی ایدئولوژی و روان اجتماعی چنین می‌نویسد: «ایدئولوژی منهای روان‌شناسی صرفاً پدیده‌ی شناسی فرهنگ است و حال آنکه این دو با هم تاریخ فرهنگ را تشکیل می‌دهند. هنگامی که اندیشه‌ها جای پای در میان توده‌ها می‌یابند آنگاه در روان‌شناسی آنها یعنی در حوزه اعمال‌شان نفوذ می‌کند. به همین روال وقتی یک اندیشه (ایده) فردی را به عمل بر می‌انگیزاند، چیزی بیش از یک اندیشه است، این دیگر نفسانیات است. ایدئولوژی تنها از راه روان‌شناسی است که نیروی اجتماعی انگیزش یا

بازداری می‌گیرد. تغییر در ایدئولوژی به مانند هر روند دیگری از طریق روان‌شناسی حاصل می‌شود... بیرون از قلمرو عمل روان‌شناسی وجود ندارد.»

شرکت مکرر توده‌ها در انتخابات و همایش‌های توده‌ای به رهبری سران حکومت‌های توتالیتر، به علت عدم ایجاد دگرگونی و بهبود در شرایط اقتصادی و اجتماعی آنان به تدریج به زیر سوال رفته و کاهش خواهد یافت.

آیا باید هم‌چون سیسوفوس افسانه‌ای، سنگ غلطان عظیمی را با رنج تمام بالای تپه‌ای برد که سرانجام از آن بالا به پایین در بغل‌تد و دوباره این کار را از سر گرفت؟!

توده‌های مردم رفته رفته حضور بی‌ثمر و رنج‌آور خود را به زیر سؤال می‌برند و به تدریج ادامه‌ی بسیج توده‌ای با بن‌بست‌های جدی مواجه خواهد گشت.

مناسبات و منافع اقتصادی سرچشمه‌ی اصلی احساسات، حالات و به طور کلی وضعیت روانی طبقات مختلف و پدیده‌های اجتماعی - روانی توده‌های مردم می‌باشند. تبلیغات سیاسی یا انتخاباتی تنها زمانی در توده‌های مردم اثر می‌کند که چشم‌اندازی امیدوارکننده از وضعیت اقتصادی را در برابر دیدگان مردم قرار دهد. بهبود شرایط اقتصادی مهم‌ترین انگیزه‌ی روانی طبقات زحمتکش در پیوستن به هر جنبشی است.

فقدان یک چشم‌انداز روشن به تدریج توده‌ها را سرد خواهد ساخت. اما این به معنای مخالفت جدی بر علیه رهبران جنبش پوپولیستی نیست. این سرد شدن می‌تواند به معنای آن باشد که توده‌های مردم گوشه‌ی چشمی هم به نهادهای جامعه‌ی مدنی دوخته‌اند. تاکنون این احساسات بود که موجب حرکت توده‌های مردم می‌گردید اما به تدریج تعقل در میان توده‌ها شیوع می‌یابد. در این مرحله توده‌های مردم در جهت عکس رهنمودهای رهبران جنبش حرکت کرده و واکنش‌هایی منفی نسبت به خواست‌های آنان از خود بروز می‌دهند. گروه‌ها و نهادهای جامعه‌ی مدنی ممکن است در چنین شرایطی نیرومندتر شده و گسترش یابند. در چنین شرایطی رژیم‌های حاکم با استفاده از همه‌گونه سنبل‌های مشروعیت در برابر قدرتمند شدن نهادها و گروه‌های جامعه‌ی مدنی مقاومت نموده و به منظور تضعیف آن به بسیج توده‌ها متوسل می‌گردند اما گروه‌های جامعه‌ی مدنی دیگر

قوی‌تر از آن هستند که حکومت بتواند به راحتی آنها را درهم بشکند.

وجود شکاف در رهبران جنبش‌های پوپولیستی نشانگر آغاز شکل‌گیری تضادهای داخل حکومت و تقویت نهادهای جامعه مدنی است. در چنین شرایطی حکومت‌های توتالیتر ممکن است که قدرت بسیج و سازماندهی توده‌های خود را از دست بدهند که در این صورت این احتمال افزایش خواهد یافت که خود گروه‌های جامعه‌ی مدنی در برابر حکومت دست به بسیج توده‌ای بزنند. تنها زمانی که گروه‌های جامعه مدنی از رهبری، توان ایدئولوژیک و سازمان‌گری لازم برخوردار باشند می‌توانند از نارضایتی توده‌ای در جهت تثبیت موقعیت خود بهره‌گیری کنند.

انگیزش‌گری سیاسی می‌تواند توده‌های وسیعی از مردم را بیدار ساخته و به جنبش وادارد. در این شرایط، مشتمل ساختن شور و شوق توده‌ها و فعال نگه‌داشتن آنان در صحنه‌ی سیاسی یکی از مهمترین فاکتورهای تعمیق و رادیکالیزه شدن جنبش است. پیداست که توان ایدئولوژیک گروه‌های جامعه‌ی مدنی و انگیزش‌گری آنان تنها زمانی می‌تواند از قوه به فعل درآید که طبقات زحمتکش آمادگی لازم را جهت حرکت در این جوامع از خود نشان دهند. در چنین شرایطی، تئوری همین که در توده‌ها نفوذ کند تبدیل به یک نیروی مادی می‌گردد. البته هر جنبش خودبه‌خودی و حتی شورش‌های اولیه نیز بیانگر حد معینی از آگاهی طبقاتی است. درک ضرورت حرکت دسته‌جمعی و سرباز زدن از اطاعت برده‌وار، خود نشانگر خودآگاهی اجتماعی است. بنابراین روان اجتماع نیز به گونه‌ای مشخص از آگاهی تأثیر می‌پذیرد. با این وجود حرکت خوینودی انمکاس ناخودآگاهی توده‌ها و ایدئولوژی نتیجه‌ی آگاهی آنهاست. هرچند که ویژگی‌های روانی و ناخودآگاه طبقات مختلف در ایدئولوژی آنها باز ناپیده می‌شود.

ناخودآگاه هر جامعه‌ای عصاره‌ی رویدادها و

● هر جنبش خودبه‌خودی و حتی شورش‌های اولیه نیز بیانگر حد معینی از آگاهی طبقاتی است. درک ضرورت حرکت دسته‌جمعی و سرباز زدن از اطاعت برده‌وار، خود نشانگر خودآگاهی اجتماعی است.

زندگی چند هزار ساله‌ی یک ملت است. شناخت بن‌مایه‌ها و صورت‌های نمادین هر جامعه‌ای وارد شدن در دهل‌های پیچ در پیچ روان آن ملت است. رویدادها و مبارزات طبقاتی، تنها هنگامی که در ارتباط با ناخودآگاهی آن طبقه قرار گیرند، می‌توانند به همراه ویژگی‌های تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و... هر کشور اشکال خود ویژه و شیوه‌های عملکرد پیشرو یک جامعه را تعیین نمایند.

قطعا در روان‌شناسی طبقات مختلف جامعه در ارتباط با یک پدیده‌ی اجتماعی تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. این تفاوت‌ها با توجه به میزان رادیکالیسم یا محافظه‌کاری، حق‌طلبی یا مصلحت‌اندیشی، ترس از دست رفتن منافع دنیوی و احتمالاً اخروی یا اهمیت دادن به آرمان‌های ملی ستجیده شده و محک‌زده می‌شوند.

هر پدیده‌ی اجتماعی - سیاسی و یا فرهنگی دوگونه واکنش را در جامعه برمی‌انگیزاند. واکنش اول واکنشی است در جهت تثبیت و تقویت کنش انجام شده و واکنشی است محافظه‌کارانه در جهت تأیید جریان مسلط موجود. اما واکنش دوم واکنشی است طبیعی در جهت تضاد با کنش انجام شده. همان‌گونه که شایسته‌ی نام واکنش است.

طبقاً طبقات و اشرار محافظه‌کار به خاطر حفاظت از منافع طبقاتی خود از جریان مسلط دفاع نموده و به گرایش روانی خود محمل ایدئولوژیک می‌دهند. و در این میان چه بسا بسیاری از حقوق و منافع طبقاتی و ملی‌شان پایمال می‌گردد. اما طبقات زحمتکش در واکنش بر علیه نظم موجود نه تنها چیز زیادی برای دست دادن ندارند، بل که با این واکنش تمامی ارزش‌های پایمال شده را اعاده می‌کنند. به همین دلیل است که خیل عظیم توده‌های میلیونی مردم سرانجام راهی را در پیش می‌گیرند که با منافع ملی و طبقاتی‌شان هم‌نواپی دارد.

تاریخ همیشه است از این جنگ‌های جن
منافع طبقاتی و ملی. شاید بهتر باشد که برای عینی‌تر شدن این مفهوم، از مبارزات رهایی بخش ملت خودمان در قرن‌های گذشته مثالی بیاوریم. مرحوم قزوینی در ارتباط با دوران استیلای اعراب و غارت و ستم تازیان در بلخ، در جلد اول کتاب «بیست مقاله»ی خود جریانی را نقل می‌کند که شنیدنی است. او می‌نویسد:

«قتیه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاز چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگ‌ها به

سبب سوگندی که خورده بود این قدر از ایرانیان

● دولت‌های توتالیتر که خود برآمده از شرایط این جنبش هستند با توسل به ایدئولوژی و خشونت، جامعه‌ی مدنی و سنن حقوقی و سیاسی جامعه را درهم شکسته و با ویران کردن روابط میان انسان‌ها و از میان بردن ارتباط آنها با واقعیت، جامعه را فاقد هرگونه تنوع و گوناگونی می‌سازند.



● در جامعه‌ی پوپولیستی همبستگی سیاسی تازه‌ای در جامعه به وجود می‌آید که از لحاظ عاطفی بسیار شدید است. اما از آنجایی که این همبستگی نه بر اساس منافع و علایق گروهی و صنفی بل که صرفاً بر اساس روابط ایدئولوژیک استوار می‌باشد، سطحی، مصنوعی و کاذب بوده و به همین دلیل شکننده و گذرا خواهد بود.

کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود. زن‌ها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد.»

این همه مصیبت، کشتار و غارتی که به آن اشاره شد نمونه‌ی کوچکی بود از هجوم تازیان که دو واکنش متفاوت را موجب شد. واکنش اول که نمونه‌اش را خود مرحوم قزوینی با تأسف یاد می‌کند واکنشی است محافظه‌کارانه که شاید برای یک روشنفکر آزاداندیش از خود واقعه و رویداد ذکر شده دردناک‌تر باشد. مرحوم قزوینی نمونه‌ی این واکنش را در مورد قتیبه بن مسلم باهلی چنین توضیح می‌دهد که قبر این جلاد قصی‌القلب «پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار داده شد و همواره برای تقرب به خدا و قضای حاجات، تربت آن «شهید» را زیارت می‌کردند.»

تردید نیست که این حرکت‌های محافظه‌کارانه و ارتجاعی عکس‌العمل تمامی مردم آن دوران نبوده و تنها مبین روحیات بخش‌های کمتری از اهالی بوده است. و اما واکنش دوم واکنشی بود از سوی توده‌ی طبقات زحمتکش و تحت ستم که با روانشناسی و خواست‌های ملی توده‌های مردم همسویی داشته و این اختلال یا بی‌نظمی را در حیات سیاسی و اجتماعی تاب نیاورده است. این واکنش مبارزات رهایی بخشی بود که قرن‌ها در ایران به طول انجامید و سرانجام به سلطه‌ی غارت‌گرانه‌ی امویان و عباسیان و به طور کلی دستگاه استعماری تازیان پایان بخشید.

قیام راوندیان، سنباد مجوس، اسحق ترک، قیام هاشم بن حکیم معروف به المقنع، بابک خرم‌دین، مازیار بن قارن، قیام زنگیان به رهبری صاحب‌الزنج و بسیاری از حرکت‌های استقلال‌طلبانه و انقلابی که هر کدام حماسه‌ی شورانگیزی را در مبارزات ملت ایران آفریده‌اند، نمونه‌هایی از تاریخ مقاومت ایرانیان و مصادیق بارز واکنش طبیعی ملت‌ها در برابر هر کنش ضد

زنجی و استعماری بوده است.

اما با وجود تفاوت‌های آشکار روانشناختی در روحیات طبقات مختلف اشتراکات قابل توجهی در میان توده‌های یک ملت وجود دارد که می‌توان از آنها به عنوان نهادها و سنبل‌های مشترک فراطبقاتی و ملی یاد کرد.

رهبران جنبش‌های پوپولیستی با استفاده از این مشترکات است که دست به تهییج و بسیج توده‌ای می‌زنند. گروه‌های جامعه‌ی مدنی نیز می‌توانند با بهره‌گیری از همین مشترکات حرکت خود را آغاز کنند. □